

نظریه بنیادی به مثابه روش نظریه پردازی

حسن کلاکی*

چکیده

نظریه بنیادی روشی مدرن برای کشف مفاهیم بنیادی از دل داده‌های تحقیق کیفی است. از این منظر، یک روش کیفی با تکنیک اکتشافی - استقرائی است، اما پوزیتیویسم روشی است کمی با تکنیک قیاسی به دنبال تأیید یا رد مدل نظری و فرضیات تحقیق.

نظریه بنیادی سه مرحله اساسی کدگذاری باز، محوری و انتخابی دارد. البته مراحل روش‌شناسی نظریه بنیادی لزوماً پی‌درپی نیست؛ بلکه بر اساس تحلیل همزمان است. یعنی محقق همزمان می‌تواند به گردآوری، طبقه‌بندی، و تجزیه و تحلیل داده‌های تحقیق بپردازد و از ارتباط میان مقوله مرکزی با دیگر مقولات خط داستانی پدید می‌آید.

در نظریه بنیادی، برخلاف تحقیقات کمی، پیش از تحقیق میدانی نمی‌توان نمونه‌گیری نظری را برنامه‌ریزی کرد. معیار قضاوت در نمونه‌گیری نظری هنگامی اتفاق می‌افتد که اشباع نظری مقوله یا نظریه صورت پذیرد. هنگامی که محقق، پس از پیمودن روند مسیرهای فوق، به کشف نظریه نرسید باید حساسیت نظری را افزایش دهد، یعنی پرسیدن و مقایسه مداوم در طول تحقیق که اساس نظریه بنیادی را تشکیل می‌دهد.

کلیدواژه‌ها

اشباع نظری، نمونه‌گیری نظری، تحلیل همزمان، خط داستان، کدگذاری.

مقدمه

روش‌های پیمایشی در رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی، رساله‌های دانشگاهی و پژوهشگاه‌های ایران آن‌چنان گسترش یافته که امکان درک روش دیگری به مثابه یک روش علمی دور از ذهن به نظر می‌رسد. اسطوره‌سازی روش‌های پیمایشی (با هدف درآمدزایی محقق یا به دلایل دیگر) طی چند دهه در ایران با خود معضلاتی به همراه داشته است. نخست اینکه پیمایش‌هایی که در سطح توصیفی به اجرا درآمده، تا حد زیادی نتایج متفاوت و گمراه کننده به همراه داشته است؛ مثلاً نتایج متفاوت نظرسنجی‌ها در خصوص انتخابات. پیمایش‌هایی که در سطح تحلیلی و استنباطی در رساله‌های دانشگاهی به اجرا درآمده دست کم توانسته برخی از مدل‌های نظری اندیشمندان غربی را به آزمون نهد که در واقع کمک به اثبات مدل‌های نظریه‌پردازان غربی بوده است. اما استفاده از نظریه بنیادی به مثابه روش‌شناسی جدید علمی در پژوهش‌های اجتماعی، تربیتی، و فرهنگی می‌تواند راهبرد مناسبی برای خلق ایده‌های جدید و مدل‌های نظری نو در پژوهش‌های ایرانی یا به نوعی بومی‌سازی نظریه‌های اندیشمندان ایرانی باشد.

نظریه بنیادی روشی مدرن برای مطالعه جهان اجتماعی محسوب می‌شود، زیرا برخلاف روش‌های کلاسیک، نظریه از پیش موجود را آزمون نمی‌کند؛ بلکه از دل داده‌های تحقیق به دنبال کشف نظریه است. از این منظر، آزمون نظریه در روش‌شناسی نظریه بنیادی، پسینی است نه پیشینی. زیرا محققان نظریه بنیادی در جستجوی کشف مفهوم بنیادی جدید و نظریه نوظهور هستند.

مروری بر ادبیات نظریه بنیادی

مترجمان در ایران Grounded Theory را به شیوه‌های گوناگون ترجمه کرده‌اند. نظریه زمینه‌ای (رضا حسینی)^۱؛ و (عبدالرسول جمشیدیان و دیگران)^۲؛ نظریه میدانی (محمد سعید

۱. گولدینگ، کریستینا، ۱۳۸۷. نظریه زمینه‌ای؛ تاملاتی چند بر پارادایم، اسلوب‌ها و تصورات نادرست، ترجمه رضا حسینی،

تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

۲. فلیک، یو، ۱۳۸۲. درآمدی بر پژوهش‌های کیفی در علوم انسانی، ترجمه عبدالرسول جمشیدیان و دیگران، قم: سماء قلم.

نظریه بنیادی به مثابه روش نظریه‌پردازی ■ ۱۲۱

ذکایی)^۱؛ نظریه مبنایی (بیوک محمدی)^۲ و نظریه بنیادی (حسن دانایی فرد و دیگران)^۳.

فارغ از ترجمه واژه، مضمون این روش، کشف مفاهیم بنیادی و نظریه‌پردازی از دل داده‌ها یا میدان تحقیق است. از این رو، برخی آن را نظریه میدانی یا زمینه‌ای و برخی دیگر آن را نظریه بنیادی یا مبنایی می‌نامند. چون کشف مفاهیم بنیادی و زیربنایی از دل داده‌های تحقیق کیفی هدف این روش است، واژه نظریه بنیادی معادل مناسب‌تری به نظر می‌رسد.

گلاسر و اشتراوس، محققان آمریکایی، در سال ۱۹۶۷ در کتاب کشف نظریه بنیادی، روش‌شناسی کیفی جدیدی را مطرح کردند. به نام نظریه بنیادی (گولدینگ، ۱۳۸۷: ۱۲۱) نظریه بنیادی روش تحقیق کیفی استقرائی است. با استفاده از این روش، محققان در میدان تحقیق به جمع‌آوری داده‌ها می‌پردازند و از این راه به ظهور نظریه می‌رسند (Dunican, 2006: 7). مارتین و ترنر تفسیر مفصل‌تری از نظریه بنیادی ارائه دادند. آن‌ها معتقدند که نظریه بنیادی روش‌شناسی اکتشافی استقرائی است که به محقق اجازه می‌دهد مسائل کلی تئوریک موضوعات را بسط و توسعه دهد و همزمان به جمع‌آوری مشاهدات تجربی داده‌ها بپردازد. در نظریه بنیادی هیچ چیزی در خلا رخ نمی‌دهد (Charmaz, 1990: 245).

اشتراوس دستورالعمل و شیوه‌های نظریه بنیادی را تحلیل نظام‌مند از اسناد، یادداشت‌های مصاحبه یا نوشته‌های میدانی از راه کدگذاری و مقایسه مستمر میان داده‌ها می‌داند که نظریه‌ای ساخت‌مند را خلق می‌کند؛ به طوری که، جمع‌آوری داده‌ها و تحلیل و نظریه منتج شده از آن، رابطه‌ای دوسویه دارد. بنابراین، رابطه‌ای ذاتی میان داده‌ها و نظریه وجود دارد (Strauss, 1967: 22-23). هولیس^۴ (۱۹۷۷) معتقد است که هر روش تحقیقی در نگرش خاصی به انسان اشاره دارد. از این رو، روش‌های تحقیق به انسان‌شناسی فلسفی خاصی اشاره دارند

۱. ذکایی، محمد سعید، ۱۳۸۱. «نظریه و روش در تحقیقات کیفی»، فصلنامه علوم اجتماعی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

۲. اشتراوس، آنسلم و جولیت کوربین، ۱۳۸۵. اصول روش تحقیق کیفی، نظریه مبنایی، رویه‌ها و شیوه‌ها، ترجمه بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۳. دانایی فرد، حسن و دیگران، ۱۳۸۶. روش‌شناسی پژوهش کیفی در مدیریت، رویکردی جامع، تهران: صفار/ اشراقی.

4. Hollis

۱۲۲ ■ نامه پژوهش فرهنگی، سال دهم، دوره سوم، شماره ششم

(ذکایی، 1381: 43). هنگامی که گلاسر استدلال می‌کند که نظریه باید تنها پدیدار تحت مطالعه را تبیین کند (گولدینگ، 1387: 126)، یعنی معتقد است که میان موضوع تحقیق و روش تحقیق نظریه بنیادی باید همگنی و سنخیت وجود داشته باشد. بنابراین، اگر شیوه‌های پوزیتیویستی با روش پیمایشی به دنبال تبیین پدیده‌ها هستند؛ نظریه بنیادی نیز با روش تحقیق کیفی به دنبال تبیین پدیدارها و نمادها است. پدیده‌ها (Nomen)، واقعیت‌ها و عینیت‌های اجتماعی و انسانی هستند، اما پدیدارها (Phenomen) بازتاب‌های درک انسان از واقعیت‌های اجتماعی یا به‌طور کلی ذهنیت‌های اجتماعی را مطالعه می‌کنند.

در تقابل با پوزیتیویسم، دیزینگ معتقد است که معرفت علمی، بیشتر نتیجه کشف و توسعه است نه تقلید. مفاهیم، فرضیه‌ها و نظریه‌ها در واقعیت، وجود خارجی ندارند که پیدا شوند؛ بلکه باید ساخته و پرداخته شوند (Diesing, 1971: 14).

نظریه بنیادی در پاسخ به ادعاهای پوزیتیویست‌ها توسعه یافت که معتقد بودند تحقیق کیفی داستان‌وار و مبتنی بر روش‌شناسی غیرعلمی است. نظریه بنیادی مجموعه‌ای است از مفاهیم و مقولات و گزاره‌ها برای صورت‌بندی ساخت‌های نظری متناسب با کنش‌هایی که در متن اجتماعی تحت پژوهش رخ می‌دهد (Mohsen & Athers, 2006: 5). از این منظر، کنش‌ها نه در واقعیت بلکه در متن اتفاق می‌افتد. در نظریه بنیادی، هم متن به مثابه کنش‌های معنادار و هم محقق به مثابه کنشگر فعال در نظریه‌پردازی و مفهوم‌پردازی لحاظ می‌شود. اشتراوس و کوربین (1998) محقق نظریه بنیادی را کنشگری فعال می‌دانند؛ زیرا آن‌ها مؤلفانی به دنبال بازسازی تئوریک در روند تحقیق و کدگذاری گزینشی هستند (Mills & Ethers, 2006).

از ویژگی‌های مهم نظریه بنیادی، مطالعه دقیق‌تر تفاسیر حاصل از ذهن کنشگران است. روش‌شناسی نظریه بنیادی به تفاسیر خود کنشگر توجه بیشتری دارد؛ به‌طوری‌که معانی با کمترین سرعت از سوی محقق ظاهر می‌شود. بنابراین، حرکت از روش‌شناسی قیاسی به سوی روش‌شناسی استقرائی، به محقق نظارت کمتری را می‌دهد و آن‌ها اشخاص را با نظارت بیشتری مطالعه می‌کنند (Alston & Bowles, 2003: 206). این نظر آلستون و بولز بیانگر

نظریه بنیادی به مثابه روش نظریه‌پردازی ■ ۱۲۳

این مفهوم است که نظریه بنیادی با روش استقرائی متفاوت از رویکرد پوزیتیویستی با روش قیاسی است.

دورکایم، بنیان‌گذار رویکرد پوزیتیویست، معتقد است انسان‌ها افرادی منفعل هستند و رفتارشان منعکس‌کننده تغییرات در ساختار جامعه است. در این نگرش، نظم اجتماعی نیز پدیده‌ای عینی فرض می‌شود که فراسوی افراد و محاط بر آنان است. نقش افرادی که در ساختی اجتماعی زندگی می‌کنند، بیشتر از آنکه تعیین‌کننده ساخت اجتماعی باشد، از آن تأثیر می‌پذیرد. این موضوع در کتاب خودکشی و تقسیم کار اجتماعی وی مشهود است. اما گلاسر و اشتراوس (بنیان‌گذار نظریه بنیادی)، افراد را کنشگران اجتماعی می‌دانند که در تولید معنای زندگی نقش فعالی دارند و ساختارهای اجتماعی را بازتولید می‌کنند و یا آن را تغییر می‌دهند. بنابراین، موضوع مورد مطالعه نظریه بنیادی، نه ساخت‌های اجتماعی بلکه برساخت‌های اجتماعی است.

چارمز رویکرد ساختارگرایان اجتماعی را با نظریه بنیادی مقایسه کرده است. وی نظریه بنیادی را شامل فرایند فعال و دیالکتیک می‌داند و نتایج حاصل از هر تحقیق را، با استفاده از این روش ساختی اجتماعی از ساختارهای اجتماعی کشف شده یا تأویل شده از داده‌ها می‌داند (Charmaz, 1990: 1165).

لاوس و مک لود¹ (2006) اذعان دارند که نظریه بنیادی، با هدف تولید نظریه و ماهیت استقرائی‌اش، از عهده مجموعه پیچیده‌ای از داده‌های چندبعدی متغیرهای مرتبط برمی‌آید. آنان اشاره می‌کنند که روش‌های تحقیق پوزیتیویستی، به شیوه سنتی با قابلیت آماری، به شماری از متغیرهای موجود در مدل نظری وابسته است. متغیرهای مهم دیگر در این تحقیق یا بی‌ربط فرض می‌شوند یا به فراموشی سپرده می‌شوند. اخیراً برخی از برنامه‌های الگوسازی علی مانند لیسرل با پیش‌فرض‌های پیچیده در خصوص ماهیت داده‌ها دچار سفسطه‌گرایی شده‌اند و شخص واقعاً تعجب می‌کند که داده‌ها با چه محتوایی تحلیل شده‌اند و یا بازتاب

1. Laws & Mcleod

چه واقعیتهایی هستند.

برای مقایسه میان رویکردهای روش‌شناختی، پارکر و رافی (1993) سه دیدگاه اثبات‌گرایی، هرمنوتیک و نظریه بنیادی را مقایسه کردند (جدول 1).

جدول ۱- مقایسه روش‌های اثبات‌گرایی، هرمنوتیک و نظریه بنیادی

اثبات‌گرایی	هرمنوتیک	نظریه بنیادی
تعاریف لغات به مثابه شیء مورد مطالعه (کمی و آماری تعریف کردن عناوین)	ماهیت و ذات پایدار	تغییرپذیری معانی پدیده‌های کدگذاری شده
جستجوی تبیین موضوع	در جستجوی درک و فهم مطلب	در جستجوی فهم مبتنی بر روابط میان شرایط، معانی و کنش‌ها
تجزیه و تحلیل موضوع	رجوع به کل	پرهیز از تقلیل‌گرایی نظام معادلات و ماتریس‌های مشروط
حقیقت از راه تصدیق و تأیید فرضیات بررسی می‌شود.	حقیقت بر پایه پدیدارشناسی افشاء می‌شود.	حقیقت از راه درگیر شدن محققان با جمع‌آوری داده‌های نظام‌مند و مرتبط کسب می‌شود.
معانی به درک تعاریف وابسته است.	معانی از راه تفسیر با لایه‌های بعدی درک می‌شود.	معانی از راه تفسیر درک می‌شود که اجازه می‌دهد، سطوح و مقولات بعدی تبیین شود.

Reference: Parker, L. D & Roffey, B, 1993: 93

با توجه به یافته‌های فوق، روش تحقیق این سه رویکرد حاکی از آن است که نظریه بنیادی به لحاظ کیفی به روش‌شناسی هرمنوتیک نزدیک است. اما تفاوت اساسی آن است که هرمنوتیک به دنبال درک و فهم موضوع است، اما نظریه بنیادی در جستجوی تبیین موضوع از راه فهم روابط میان پدیدارها است. به هر حال، روش اثبات‌گرایان برخلاف روش‌های فوق، به دنبال تجزیه و تحلیل داده‌ها از راه تأیید یا تصدیق روابط میان متغیرها است. بنابراین، می‌توان این‌گونه استنتاج کرد که تفاوت این روش‌شناسی‌ها به دلیل نوع یا زاویه

نظریه بنیادی به مثابه روش نظریه‌پردازی ■ ۱۲۵

رویکرد آنان برای رسیدن به مفهوم شناخت نسبت به هر موضوعی است. به طور کلی می‌توان اذعان داشت که روش‌شناسی نظریه بنیادی درست در تقابل با روش‌شناسی پوزیتیویسم قرار دارد.

تقابل و مقایسه روش‌شناسی پوزیتیویسم و نظریه بنیادی

مقایسه روش‌شناسی پوزیتیویسم و نظریه بنیادی نشان می‌دهد که در شش مورد در تقابل کامل با همدیگر قرار دارند:

1. استراتژی روش‌شناسی پوزیتیویسم قیاسی است، اما استراتژی نظریه بنیادی استقرائی است. به عبارت دیگر، پوزیتیویسم به آزمون نظریه و نظریه بنیادی به خلق نظریه می‌پردازد.
2. در روش‌شناسی پوزیتیویسم، آزمون نظریات بر پایه فرضیات رخ می‌دهد که مستلزم اندازه‌گیری روابط میان متغیرهاست، اما در نظریه بنیادی خلق نظریه یا نظریه‌پردازی بر مبنای گزاره‌ها شکل می‌گیرد که دربرگیرنده روابط میان مفاهیم هستند.
3. روش‌شناسی پوزیتیویسم به شیوه سنتی و از نوع پیشینی است. یعنی نظریه از پیش موجود را آزمون می‌کند، اما روش‌شناسی نظریه بنیادی به شیوه مدرن و از نوع پسینی است. یعنی نظریه پس از تجزیه و تحلیل داده‌های تحقیق کشف می‌شود.
4. روش‌شناسی پوزیتیویسم پیاپی، مرحله به مرحله، و مجزا از هم می‌آید، یعنی هر مرحله پس از اتمام مرحله قبلی شروع می‌شود. اما روش‌شناسی نظریه بنیادی همزمان می‌آید، یعنی محقق همزمان به جمع‌آوری داده‌ها، تجزیه و تحلیل و طبقه‌بندی داده‌ها، و مفهوم‌سازی می‌پردازد.
5. نمونه‌گیری موجود در روش‌شناسی پوزیتیویسم، عمدتاً از نوع احتمالی، تصادفی، و آماری است، اما نمونه‌گیری موجود در روش‌شناسی نظریه بنیادی نظری است، بدین معنا که جمع‌آوری داده‌ها پس از اشباع نظری به اتمام می‌رسد.
6. پوزیتیویسم رفتار اجتماعی افراد را بر اساس ساخت اجتماعی از پیش موجود تحلیل

می‌کند، اما در روش نظریه بنیادی تحلیل برساخت‌های اجتماعی مبتنی بر کنش اجتماعی افراد تفسیر می‌شود.

روش‌شناسی تحقیق

در روش‌شناسی تحقیق نظریه بنیادی، دو مسئله از اهمیت اساسی برخوردار است:

1. اعتبار و پایایی تحقیق در نظریه بنیادی به مثابه یک روش علمی چگونه طرح می‌شود؟

2. نظریه بنیادی چه مراحل تحقیقی دارد؟

3. پاسخ این پرسش‌ها مفصل در قالب اعتبار و پایایی تحقیق و مراحل کدگذاری در

روش‌شناسی تحقیق آمده است.

الف) اعتبار و پایایی تحقیق

نظریه تنها زمانی معتبر است که پژوهشگر به نقطه اشباع¹ رسیده باشد. این مستلزم مطالعه میدانی تا زمانی است که هیچ گواه و مدرک جدیدی از داده‌ها حاصل نشود؛ به عبارت دیگر، واریسی کامل داده‌ها انجام شده باشد (گولدینگ، 1387: 132).

اشباع نظری در فرایند نمونه‌گیری نظری رخ می‌دهد. نمونه‌گیری نظری در نظریه بنیادی عبارت است از فرایند گردآوری داده‌ها برای خلق نظریه تا به موجب آن تحلیلگر، داده‌ها را گردآوری، کدبندی و تحلیل کند و تصمیم بگیرد چه داده‌هایی را گردآوری و آن‌ها را از کجا پیدا کند تا همزمان با تکوین نظریه، آن را توسعه بدهد. این فرایند گردآوری داده‌ها با نظریه نوظهور کنترل می‌شود (Glaser, 1978: 36).

نقطه اشباع نظری که در آخرین مرحله کدگذاری نظریه بنیادی، یعنی کدگذاری انتخابی، رخ می‌دهد تبیین‌کننده نظریه بنیادی است. کدگذاری انتخابی شامل یکی از کدهای محوری به مثابه مفهوم اصلی برای محقق است. بر اساس این کد محوری، اهداف و ایده‌های محقق جستجو می‌شود. روند کدگذاری باز، محوری، و انتخابی سبب می‌شود تا دلایل و شواهد

1. Point of Saturation

اعتبار تحقیق روشن شود (Mcfadzean, 2007).

نقطه اشباع نظری، بیانگر پایایی روش تحقیق نظریه بنیادی است. زیرا نقطه اشباع نظری به تکرار داده‌ها در تحقیق می‌پردازد و این تکرار داده‌ها و نتایج حاصله از آن، در روش‌شناسی، بیانگر پایایی روش تحقیق است.

هنگامی که مقوله مرکزی به تدریج از مراحل کدگذاری باز، محوری و انتخابی می‌گذرد و به اثبات می‌رسد حالت برگشتی آن نیز صادق است. بدین معنا وقتی که نظریه بنیادی به شیوه استقرائی به کشف مفهومی بنیادی می‌رسد، قابلیت تبدیل و تجزیه به مقولات اصلی و خرده مقولات را نیز دارد. بنابراین، مقوله مرکزی یا مفهوم بنیادی همان مقولات اصلی و خرده مقولات هستند که از راه کدگذاری انتخابی، به اشباع نظری رسیده است و در طول خط داستان^۱، همه مقولات و خرده مقولات تحت مفهومی بنیادی که به آن نظریه بنیادی گفته می‌شود؛ استخراج می‌شود. مفهوم بنیادی بیانگر اعتبار تحقیق است، زیرا در تعریف آن گفته شده است که اعتبار تحقیق یعنی همان موضوعی را بسنجد که بیانگر آن است و مفهوم بنیادی استخراج شده همان موضوع نظریه بنیادی است که مقولات و خرده مقولات بیانگر آن هستند. بنابراین، نظریه بنیادی همانند روش پیمایشی دارای اعتبار و پایایی تحقیق است؛ با این تفاوت که اعتبار و پایایی تحقیق در نظریه بنیادی از راه تحلیل همزمانی اتفاق می‌افتد. بدین معنا که نظریه بنیادی همزمان با جمع‌آوری و نمونه‌گیری نظری از راه مقایسه مستمر و پرسش، به تجزیه و تحلیل داده‌ها نیز می‌پردازد.

ب) مراحل کدگذاری در نظریه بنیادی

اساساً، موضوع مطالعه روش‌شناسی نظریه بنیادی تحلیل متن است. اما برای تحلیل باید از روش کدگذاری در سه مرحله بهره گرفت. دکتر مک‌فازین (2007) مراحل روش‌شناسی کدگذاری استرواس و کوربین را در شش مرحله خلاصه کرد:

۱. خط داستان عبارت است از خطی که مقولات مرکزی را که در کدگذاری گزینش انتخاب شده با مقولات موجود در کدگذاری محوری پیوند دهد (Sarker & Others, 2001: 53).

مرحله نخست: جمع‌آوری داده‌های کیفی (مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته)،

مرحله دوم: سازماندهی داده‌ها (بازنویسی داده‌های مصاحبه)،

مرحله سوم: تجزیه داده‌ها و کدگذاری باز^۱،

مرحله چهارم: مقوله‌بندی داده‌ها و کدگذاری محوری^۲،

مرحله پنجم: پیوند و ترکیب داده‌ها و کدگذاری انتخابی^۳،

مرحله ششم: ظهور نظریه و نظریه توسعه‌یافته^۴.

کدها قالب‌های سازنده نظریه هستند. کدبندی به هر شکل موجب هدایت پژوهش می‌شود، پیش از آنکه به پژوهش‌گزینه‌ی بدل شود. این عمل با تجزیه داده‌ها به تکه‌های تحلیلی که قابلیت رسیدن به سطحی مفهومی را دارد آغاز می‌شود. از نظر اوکاگان^۵ (1996) پرسش‌هایی که همواره باید به آن‌ها توجه کرد عبارتند از:

- در این داده‌ها، چه اتفاقی در حال رخ دادن است؟

- مسئله روان‌شناختی - جامعه‌شناختی اصلی چیست؟

- چه توجیهی دارد؟

- در اینجا چه الگوهایی وجود دارد؟

در نتیجه می‌توان به فرایند کدبندی به مثابه نوعی طبقه‌بندی نگریست که در بن آن کدبندی باز وجود دارد. مرحله بعد از تحلیل سیستماتیک و مقایسه مداوم داده‌ها، کاهش شمار کدها و گروه‌بندی آن‌ها به گونه‌ای است که بیانگر رابطه میان آن‌ها باشد. این مرحله به کدبندی محوری و شکل‌گیری مفاهیم مربوط است. در این طبقه‌بندی، مقولاتی جای دارند که مفاهیم را با هم متحد ساخته و تبیین کلی و نظری از پدیده تحت مطالعه به دست می‌دهند (گولدینگ، 1387: 141 - 140).

-
1. Open Coding
 2. Axial Coding
 3. Selective Coding
 4. Developing Theory
 5. Ocallaghan

نظریه بنیادی به مثابه روش نظریه‌پردازی ■ ۱۲۹

به طور کلی در تمام پژوهش‌های نظریه بنیادی روش کدگذاری در سه مرحله به اجرا در می‌آید:

مرحله نخست: استخراج مفاهیم از راه کدگذاری باز،

مرحله دوم: استخراج مقولات از راه کدگذاری محوری،

مرحله سوم: استخراج گزاره‌ها از راه کدگذاری انتخابی.

مراحل سه‌گانه فوق از مراحل اساسی برای کشف و ظهور نظریه بنیادی است که مفصل تشریح می‌شود.

مرحله اول: کدگذاری باز و استخراج مفاهیم

کدگذاری باز شامل تجزیه، آزمون، مقایسه، مفهوم‌سازی و مقوله‌بندی داده‌هاست (Strauss & Corbin, 1990: 61). مرحله کدگذاری باز تمرین مقایسه مداوم و پرسیدن است. اما سؤالاتی که با استفاده از آن‌ها، متن آشکار خواهد شد. زیرا متن مستقیم درک‌شدنی نیست، مگر با تجزیه آن به صورت خط به خط، جمله به جمله یا پاراگراف به پاراگراف و عنوان‌گذاری برای هر تکه (Strauss & Corbin, 1994: 274). بنابراین، کدگذاری باز رفت و برگشت میان پرسیدن و مقایسه است. مقایسه میان تکه‌های متن پس از عنوان‌گذاری آن‌ها با هدف عنوان‌گذاری جدید تا جایی که امکان دارد.

برای عنوان‌گذاری گلاسر پیشنهاد می‌کند بپرسیم:

- چه چیزی؟ این نکته درباره چیست؟ کدام پدیده ذکر می‌شود؟
- چه کسی؟ بازیگری کدام افراد در تحقیق صورت می‌گیرد؟ کدام نقش‌ها را بازی می‌کنند؟ چگونه تعامل برقرار می‌کنند؟
- چگونه؟ کدام جنبه پدیده ذکر می‌شود؟
- چه موقع؟ برای چه زمانی؟ کجا؟
- چقدر؟ با چه شدتی؟

– به چه وسیله‌ای؟ به عبارت دیگر، برای دستیابی به هدف با چه ابزاری؟ (Strauss & Corbin, 1990: 77).

با این پرسش‌ها متن روشن خواهد شد. روش‌های گفته شده راه‌های ممکن برای آزادسازی بیشتر ابعاد و محتوای مقوله است. چارمز پیشنهاد می‌کند که کدگذاری باز خط به خط صورت گیرد. زیرا ممکن است به محقق برای جلوگیری از دخالت انگیزه‌ها، ترس‌ها یا موضوعات شخصی حل نشده در اطلاعات جمع‌آوری شده یاری رساند (یوفلیک، 1382: 227 – 226).

کدگذاری باز مستلزم کاربرد آن به شیوه تطبیقی یعنی پرسیدن و مقایسه است. داده‌ها ابتدا از راه سؤال‌های ساده‌ای نظیر چه؟ که؟ کجا؟ چگونه؟ چقدر؟ تجزیه و تحلیل می‌شوند. به دنبال آن داده‌ها مقایسه می‌شوند و رویدادهای مشابه با یکدیگر گروه‌بندی می‌شوند و عنوان مفهومی مشابهی می‌گیرند (دانایی فرد و دیگران، 1386: 148).

اشتراوس و کوربین مرحله کدگذاری باز را مرحله برچسب زدن به پدیده‌ها می‌نامند. بارنی گلاسر در مرحله کدگذاری باز چهار نوع سطح مفهومی را، به ترتیب اهمیت، ابراز می‌دارد:

1. گمان یا حدس مفهومی¹.
2. توصیف مفهومی²: توصیفی که مبتنی بر واقعیت باشد.
3. خودنمایی یا ظهور مفهومی³: به حساسیت نظری و مفهومی پژوهش برمی‌گردد که در فرایند کدگذاری گزینشی نمود می‌یابد.
4. قدرت مفهومی⁴: قدرت مفهومی در واقع مهارکننده نظریه بنیادی است (Glaser, 2002: 17-25). بنابراین، هر نوع کدگذاری باز می‌تواند شامل یکی از سطوح مفهومی

1. Conceptual Conjecture
2. Conceptual Description
3. Conceptual Foppery
4. Conceptual Power

نظریه بنیادی به مثابه روش نظریه‌پردازی ■ ۱۳۱

چهارگانه باشد. در کدگذاری باز دست محقق باز است تا اطلاعات را رمزگشایی و باز کند. دانیکن (2006) معتقد است که هدف آزمون کدگذاری باز متن انباشتن کدها در درون مقولات برای پرسش‌های مورد علاقه است. این تکنیک در فرایندهای کدگذاری باز را اشتراوس و کوربین، میکروآنالیز یا تحلیل خرد¹ نامیده‌اند (Dunican, 2006: 7). بنابراین، تحلیل‌های محقق از راه رونوشت‌های مصاحبه بر پایه خط به خط و جاسازی کدهای اولیه در حاشیه متن رخ می‌دهد. اشتراوس و کوربین متذکر شدند که محقق بایستی داده‌ها را در شیوه‌ای کلی مطالعه و تحلیل کند. در طول این تحلیل، محقق از رویکرد مقایسه‌مستمر² استفاده می‌کند تا نمونه‌های جدید مقوله کشف شود.

سارکر و همکاران وی معتقدند که کدگذاری باز اصولاً مرحله‌ای تفسیری به عهده محقق است و محقق در تحلیل متن، کنشگر فعال است (Sarker & Others, 2001: 53). کدگذاری باز نوعی نمونه‌گیری باز محسوب می‌شود که محقق، در تعریف موقعیت‌ها، اجزا و یادداشت‌ها به درک مقولات و ویژگی‌های آن می‌رسد (Corbin & Strauss, 1994: 40). یادداشت‌ها در کدگذاری باز کاربرد بسیاری دارد. یادداشت‌ها ضبط معانی ایده‌های مفهومی برای نمونه‌گیری نظری هستند. یادداشت‌ها تحلیل را توسعه می‌دهند تا محقق به نظریه جدید برسد. یادداشت‌ها اهمیت بسیاری دارند. نخست اینکه به محقق کمک می‌کنند شواهدی را مهیا کند تا پیوند میان کدها را شناسایی کند. دوم حساسیت نظری محقق را از سوگیری شخصی در ظهور نظریه مهار می‌کند (Elliott, 2005: 51).

بنابراین، یادداشت‌ها یا حاشیه‌نویسی در نظارت و مهار کیفیت تحلیل داده‌ها کمک می‌کند، هرچند محقق از سوگیری‌هایش آگاه است. کارپنر³ (2003) متذکر می‌شود یادداشت‌هایی که مناسب با الگوی تحقیق نیستند از مجموعه تحلیل متن باطل می‌شود. به این معنی که در نظریه بنیادی یادداشت‌برداری هدفی دووجهی دارد که بخشی از آن تحلیل داده‌ها و بخشی

-
1. Microanalysis
 2. Constant Comparative
 3. Carpenter

مهار ذهنیت محقق است تا بتواند به یافته‌ها و نتایج صحیحی دست یابد (همان). کدگذاری باز زیربنای استراتژی نظریه بنیادی محسوب می‌شود؛ به طوری که محقق با مفهوم‌سازی متن در حاشیه متن به یادداشت‌برداری می‌پردازد. اگرچه این مرحله از کدگذاری مرحله تفسیری است که محقق آزادانه، از راه یادداشت‌برداری در حاشیه متن، قادر خواهد بود روند ظهور نظریه را مهار کند. از این رو، محقق همچنان می‌تواند به مقایسه مستمر متن بپردازد و آن را اصلاح کند تا به مرحله مقوله‌بندی داده‌ها برسد.

مرحله دوم: کدگذاری محوری و استخراج مقولات

کدگذاری محوری عبارت است از سلسله رویه‌هایی که پس از کدگذاری باز با برقراری پیوند میان مقولات، اطلاعات به شیوه‌های جدیدی با یکدیگر ارتباط می‌یابند. این کار با استفاده از پارادایمی (مدل الگویی یا سرمشق) صورت می‌گیرد که متضمن شرایط، محتوا، و راهبردهای کنش - کنش متقابل و پیامدهاست (استراوس و کوربین، 1385: 97). در کدگذاری محوری، مفاهیم و مقوله‌هایی که در مرحله کدگذاری آزاد تجزیه شده‌اند در ترکیبی جدید به یکدیگر متصل می‌شوند. در این مرحله، مشخص می‌شود که چگونه یک مقوله واحد با مقولات دیگر مرتبط است و شرایط، زمینه‌ها، استراتژی‌های کنش و نتایج آن به دقت جستجو می‌شود (Corbin & Strauss, 1990: 57).

کدگذاری محوری شامل دو فرایند است:

1. مقوله بندی باز کدها: به طور کلی، هر مقوله‌ای می‌تواند در درون پیوستار خوب در مقابل بد و نافذ در برابر غیرنافذ قرارگیرد، مثلاً احساسات می‌تواند مثبت یا منفی باشد. کدگذاری محوری شامل کشف ویژگی‌های هر بعد است، مثلاً شوخ‌طبعی از ویژگی‌های احساسات مثبت است (Mcfadzean, 2007).

2. کشف کدهای محوری، ویژگی‌ها و ابعاد آن: در گروه‌بندی مشابه کدهای باز در درون مقولات محقق بایستی میان پنج تا ده عنوان کد محوری داشته باشد. کدگذاری محوری

نظریه بنیادی به مثابه روش نظریه پردازی ■ ۱۳۳

اشاره به فعالیت ارتباط سازی میان مقولات و زیرمقولات دارد که در مسیر کدگذاری باز توسعه می یابد (Corbin & Strauss, 1990: 97). در طول فرایند کدگذاری محوری، فنون نمونه گیری اشاره به روابط میان مقوله و زیرمقولات آن دارد که احتمالی هستند (همان: 40). کدگذاری محوری فرایند مرتبط سازی زیرمقولات به یک مقوله است. این کدگذاری فرایند پیچیده تفکر استقرائی - قیاسی و شامل چند مرحله است. این فرایند همانند کدگذاری باز با مقایسه و سؤال کردن اجرا می شود. اما در کدگذاری محوری، استفاده از این شیوه ها، بیشتر متمرکز است و به طرف کشف و مرتبط سازی مقوله ها از لحاظ الگوی مدل پیش می رود (همان: 114).

در کدگذاری باز داده ها به مفاهیم و مقولات تفکیک می شوند، اما در کدگذاری محوری از راه پیوند میان یک مقوله و مقوله های فرعی آن (نه میان مقوله های معین مانند کدگذاری انتخابی) داده ها را به هم پیوند می دهند. بدین ترتیب، کدگذاری محوری به فرایند شکل دهی مقوله های اصلی و مقوله های فرعی آن ها اشاره دارد (دانایی فرد و دیگران، 1386: 148).

در نظریه بنیادی مقولات فرعی را در سلسله روابطی به مقوله ای مرتبط می سازیم که بیانی از شرایط علی پدیده، زمینه، شرایط میانجی، راهبردهای کنش و کنش متقابل، و پیامدهاست. شرایط علی به حوادث یا وقایعی دلالت دارد که به وقوع یا رشد پدیده ای منتهی می شود. شرایط علی یا آنچه گاهی شرایط مقدم خوانده می شود، در داده ها اغلب با واژگانی چون «وقتی»، «در حالی که»، «از آنجا که»، «چون»، «به سبب»، و «به علت» بیان می شود. حتی وقتی که چنین نشانه هایی وجود ندارد، اغلب می توان با توجه به خود پدیده و با نگاه منظم به داده ها و بازبینی حوادث یا اتفاقاتی که از نظر زمانی مقدم بر پدیده مورد نظر است، شرایط علی را پیدا کرد.

پدیده، حادثه یا اتفاق اصلی است که سلسله کنش ها و کنش متقابل برای نظارت و اداره آن ها معطوف یا بدان مربوط می شود. این داده ها به چه چیزی دلالت می کنند؟ این کنش یا کنش متقابل درباره چیست؟

۱۳۴ ■ نامه پژوهش فرهنگی، سال دهم، دوره سوم، شماره ششم

زمینه نشانگر سلسله خصوصیات ویژه‌ای است که به پدیده‌ای دلالت می‌کند. به عبارتی، محل حوادث یا وقایع مرتبط با پدیده در طول یک بعد است. زمینه عبارت از سلسله شرایط خاصی است که در آن راهبردهای کنش و کنش متقابل برای مهار یا پاسخ به پدیده صورت می‌گیرد.

شرایط میانجی شرایط کلی و وسیع‌تری است که بر چگونگی کنش و کنش متقابل اثر می‌گذارد. این شرایط عبارتند از: زمان، فضا، فرهنگ، پایگاه اقتصادی، سطح فناوری، شغل، تاریخچه، و وقایع زندگی فرد.

نظریه بنیادی روش نظریه‌پردازی با سوگیری کنش و کنش متقابل است. موضوع مطالعه چه فرد باشد، چه گروه کنش متقابل در آن جریان دارد که هدف آن اداره کردن، برخورد با، به انجام رساندن، حساسیت نشان دادن به پدیده‌ای است که در زمینه و شرایط خاص، به گونه‌ای درک می‌شوند. عنصر کنش متقابل هم معطوف به خود فرد است و هم معطوف به رفتار متقابل دیگر افراد گروه.

اعمال و عکس‌العمل‌هایی که در مقابله با یا برای اداره و مهار پدیده‌ای صورت می‌گیرد پیامدهایی دارد که نمی‌توان همیشه پیش‌بینی کرد و الزاماً همان‌هایی نیستند که افراد قصد آن را داشته‌اند. اعمال و رفتارهای متقابل ممکن است پیامدهای برای افراد، مکان‌ها یا اشیا داشته باشند. پیامدها ممکن است حوادث یا اتفاقات باشند، مثل بیماری که با بی‌توجهی به رژیم غذایی حالتش بدتر می‌شود (اشتراوس و کوربین، 1385: 105 - 104).

کدگذاری محوری روند ارتباط خرده‌مقولات به یک مقوله است. جریان پیچیده‌ای از تفکر استقرائی و قیاسی است که متضمن مراحل گوناگون است. کدگذاری محوری مانند کدگذاری باز از راه مقایسه و طرح پرسش صورت می‌گیرد. اما در کدگذاری محوری استفاده از این شیوه‌ها بیشتر متمرکز است و به کشف روابط و ربط دادن مقولات به یکدیگر در پارادایم یا مدل سوگیری شده پیش می‌رود.

مرحله سوم: کدگذاری انتخابی و استخراج مقوله مرکزی

نقطه مرکزی نظریه مبنایی مقوله مرکزی است که آثار گوناگون نظریه را به هم پیوند می‌دهد. بدین صورت در مرحله کدگذاری انتخابی، نظریه‌ای کاملاً ساخته و پرداخته ظاهر می‌شود. اشتراوس و کوربین (1998) فرایندی را توسعه دادند که مقوله مرکزی برای تأیید نقش محقق به مثابه مؤلف بازسازی تئوریک می‌شود. این مقوله در طول کدگذاری گزینشی رخ می‌دهد. به ویژه خط داستان مفهوم‌سازی نهایی مقوله مرکزی است. این برجسب مفهومی باید متناسب با داستان یا بازنمایی آن داده‌ها باشد (Mills, 2006).

روشن است که کدگذاری انتخابی در پی کدگذاری محوری در تداوم جریان کدگذاری آزاد و به واسطه مقایسه‌های متعدد به دست می‌آید. به تعبیر کوربین و اشتراوس در ادامه فرایند کدگذاری و تجزیه و تحلیل، خط داستانی¹ به وجود می‌آید. منظور از داستان، صرفاً روایت توصیفی درباره پدیده اصلی مورد مطالعه است و خط داستان مفهوم‌سازی، ارائه شرحی انتزاعی، و چکیده این داستان است. خط داستان پس از تجزیه و تحلیل به مقوله اصلی تحقیق تبدیل می‌شود. مقوله اصلی یا مرکزی را باید همچون خورشیدی تلقی کرد که در رابطه منظم و نظام‌مند با سیارات قرار دارد (Strauss & Corbin, 1990: 124).

مفهوم مقوله مرکزی اشاره به مقوله‌ای دارد که بیشتر تغییرات در الگوهای رفتاری را تبیین کند و با دیگر مقوله‌هایی پیوند یابد که در داده‌ها کشف شده است. همچنین استدلال شده است که مقوله مرکزی توصیفی برای خلق نظریه بنیادی است. مطابق با نظریه اشتراوس، مقوله مرکزی شش مسئله محوری دارد:

1. مکرر در داده‌ها تکرار می‌شود.

2. پیوند میان داده‌های گوناگون است.

3. چون مقوله‌ای مرکزی است، پس متغیرها را در همه داده‌ها تبیین می‌کند.

4. برای نظریه عمومی کاربرد دارد.

5. قابلیت تجزیه شدن دارد، پس حرکت آن پیش‌رونده است.

6. این متغیر به تحلیل حداکثر متغیرها کمک می‌کند (Tavakol & Torabi, 2006: 4).

کدگذاری انتخابی از فرایندی می‌گذرد که قدم نخست آن خط اصلی داستان است. قدم دوم ربط دادن مقولات تکمیلی است. قدم سوم مرتبط ساختن مقولات به یکدیگر در سطح بُعدی است. چهارم به تأیید رساندن آن روابط در قبال داده‌ها است. آخرین قدم تکمیل مقولاتی است که نیاز به اصلاح یا بسط و گسترش دارند. این مراحل لزوماً به ترتیب نیستند، بلکه محقق پیوسته میان آن‌ها در رفت‌وآمد است (اشتراوس و کوربین، 1385: 120 - 119). کدگذاری انتخابی با اشباع نظری به مرحله‌نهایی می‌رسد. اشباع نظری یعنی کدگذاری بیشتر، تقویت مقوله‌ها و... که دانش جدیدی فراهم نمی‌کند. در همان زمان شیوه به قدری انعطاف‌پذیر است که محقق می‌تواند دوباره همان منابع متن‌ها و همان کدها را از کدگذاری باز با یک سؤال متفاوت وارد نماید. هدف تدوین و ساخت یک نظریه بنیادی از موضوعی متفاوت است.

جمع‌بندی

گلاسر و اشتراوس (1967) نسبت به تأکید بیش از اندازه بر کدبندی به زیان پیدایش نظریه هشدار دادند. اما انتقاد اساسی چارمز (1983) بر این روش این است که نظریه‌پردازان نظریه بنیادی به فنون گردآوری داده‌ها و کیفیت مواد جمع‌آوری شده توجه کافی ندارند (گولدینگ، 1387: 146). بنابراین، با توجه به این تضاد می‌توان اشاره کرد که محقق برای ظهور نظریه و همچنین استناد و شواهد مبنی بر آن باید به قدرت توازن کدگذاری توجه کند. به عبارت دیگر، محقق نظریه بنیادی از یک طرف باید به ظهور نظریه مبتنی بر شواهد کدگذاری شده توجه کند و از سوی دیگر کدگذاری‌ها نباید به زیان ظهور نظریه منجر شود که بیانگر کنش فعال محقق در نظریه بنیادی برخلاف روش اثبات‌گرایی است. در خلال تحلیل داده‌ها، محقق ممکن است شماری از مقولاتی را تولید کند که نیاز به

نظریه بنیادی به مثابه روش نظریه‌پردازی ■ ۱۳۷

تقلیل داده‌ها دارد. مقایسه مقولات به محقق اجازه می‌دهد تا چگونگی دسته‌بندی و پیوند داده‌ها را تحت مقولات وسیع‌تر شناسایی کند. این شیوه شبیه دسته‌بندی عناصر در تحلیل عاملی است. تقلیل مقوله عنصر اساسی در تعریف فرایندهای روان‌شناسی اجتماعی و مقوله مرکزی است (Tavakol & Torabi, 2006: 4). بنابراین، تقلیل داده‌ها و شاخص‌ها یا مفاهیم به مقولات و گزاره‌های تحقیق، بیانگر آن است که نظریه بنیادی، برخلاف روش پوزیتیویسم و اثبات‌گرایی، روشی استقرائی است که هدف آن کشف و تولید نظریه است. ممکن است که محقق نظریه بنیادی بر اساس شواهد و روند کدگذاری نتواند به ظهور نظریه دست یابد. گلاسر، اشتراوس و کوربین معتقدند که در این حالت باید حساسیت نظری را افزایش داد. محقق نظریه بنیادی به کمک پرسش و مقایسه مداوم باید بتواند نظریه پشت‌زمینه و پنهان تحقیق را از درون متن کشف کند. این موضوع نیز بیانگر آن است که محقق نظریه بنیادی کنشگری فعال محسوب می‌شود.

علاوه بر آنکه کنشگری فعال، نقطه تمایز نظریه بنیادی و روش پوزیتیویسم است، همچنین، نظریه بنیادی از نوع پسینی است، زیرا پس از تحقیق و تفحص در متن به کشف نظریه می‌رسد. بنابراین، نظریه بنیادی در مقابل پوزیتیویسم روش مدرنی محسوب می‌شود و نظریه از پیش موجود را آزمون نمی‌کند.

نظریه بنیادی، همانند پوزیتیویسم، لزوماً مرحله به مرحله حرکت نمی‌کند؛ بلکه با هدف کشف نظریه از تحلیل همزمان استفاده می‌کند. یعنی همزمان به جمع‌آوری، دسته‌بندی و تجزیه و تحلیل مفاهیم می‌پردازد. نظریه بنیادی از سه مرحله اساسی کدگذاری باز، محوری و سپس انتخابی می‌گذرد که به معنای راهنمای محقق است.

نظریه بنیادی، همانند پوزیتیویسم، دارای اعتبار و پایایی تحقیق است. کشف مقوله مرکزی بیانگر تکراری بودن مفاهیم و مقولات به معنای رسیدن به اشباع نظری است که همان پایایی تحقیق و تکرارپذیر بودن مفاهیم و مقولات در متن است. همچنین مقوله مرکزی پس از کشف، مجدداً قابلیت تبدیل به مقولات و مفاهیم را دارد. بنابراین، مقوله مرکزی بیانگر

۱۳۸ ■ نامه پژوهش فرهنگی، سال دهم، دوره سوم، شماره ششم

اعتبار و پایایی تحقیق است. لذا برخلاف پوزیتیویسم، نظریه بنیادی به کشف مقوله مرکزی می‌پردازد و همزمان به اعتبار و پایایی یا تأیید نظریه نیز نظر دارد.

مقوله مرکزی بیانگر خط اصلی داستان تحقیق است که دیگر مقولات را به هم پیوند می‌دهد و از این نظر گزاره‌ها را تشکیل می‌دهد. بنابراین، مقوله مرکزی علاوه بر آنکه تبیین‌کننده خط داستان، گزاره‌ها و پدیدارهای تحقیق است، بیانگر اشباع نظری، اعتبار و پایایی تحقیق و کشف نظریه بنیادی نیز هست. از این رو، مقوله مرکزی، نقطه مرکزی نظریه بنیادی و هدف اصلی محقق نظریه پرداز است تا به تبع آن به درک و تبیین نو از جهان اجتماعی و فرهنگی انسان‌ها دست یابد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ

- استراوس، آنسلم و جولیت کوربین، 1385. اصول روش تحقیق کیفی، نظریه مبنايي، رويه‌ها و شیوه‌ها، ترجمه بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- دانایی فرد، حسن و دیگران، 1386. روش‌شناسی پژوهش کیفی در مدیریت، رویکردی جامع، تهران: صفار / اشراقی.
- ذکایی، محمد سعید، 1381. «نظریه و روش در تحقیقات کیفی»، فصلنامه علوم اجتماعی، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- فلیک، یو، 1382. درآمدی بر پژوهش‌های کیفی در علوم انسانی، ترجمه عبدالرسول جمشیدیان و دیگران، قم: سماء قلم.
- گولدینگ، کریستینا، 1387. نظریه زمینه‌ای؛ تأملاتی چند بر پارادایم، اسلوب‌ها و تصورات نادرست، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

- Alston, M & W Bowles, 2003. *Social Workers. An Introduction To Method, and Edition*, Crows Nest Australia: Allen & Unwin.

- Charmaz, K. 1990. "Discovering Chronic Illness: Using Grounded Theory". *Social Science And Medicine*, Vol 30.

- Diesing, P, 1971. *Pattern Of Discovery In The Social Sciences*, Chicago: Aldine.
- Dunican, End, 2006. *Initial Experiences Of Using Grounded Theory Research In Computer Programming Education*, Computing Department, Institute Of Thecnology Carlow, Irland, [Http://www. Ppig. Org](http://www.Ppig.Org).
- Elliott, Naomi & Anne Lazenbatt, 2005." How To Recognize A Quality Grounded Theory Research Study", *Australian Journal Of Advanced Nursing*, Vol 22, No 3.
- Glaser, G. Barney, 2002." Conceptualization: On Theory And Theorizing Using Grounded Theory", *International Journal Of Qualitative Methods*.
- Glaser, B, 1978." Theoretical Sensitivity", *Maill Valley: Sociological*.
- Lows, Dr. Kevin & Dr. Robert Meleod, 2006." Case Study And Grounded Theory", *Sharing Some Alternative Qualitative Research Methodologies With System Professionals*.
- Mcfadzean, Elspeth, 2007. "Strauss And Corbin.s Coding Methodology", [Http://www Google. Com](http://www Google. Com).
- Mills, Jane & Ann Bonner, & Karen Francis, 2006. "The Development Of Constructivist Grounded Theory", *International Journal Of Qualitative Methods*.
- Parker, L. D & Roffey, B. H, 1993." Back To Drawing Board": *Revisiting Grounded Theory And The The Everyday Accountants Reality*, The Flinders University Of South Australia, Accounting, Finance, And Management Research.
- Sarker, Suprateek, Francis Lau & Sundeep Sahay, 2001. "Using An Adopted Grounded Theory": *Approach for Inductive Theory Building About Virtual Team Development*, Vol 32, No1.
- Strauss, A, 1967. "The Discovery Of Grounded Theory": *Strategis For Qualitative Research*, New York.
- Strauss, A. L. & Corbin, I, 1990. "Basics Of Qualitative Research: Grounded Theory Procedures And Techniques", *Thousand Oaks*, CA: Sage Publication.
- Tavakol, Mohsen & Sima Torabi & Ali Akbar Zialoo, 2006. *Grounded Theory In Medical Research*, [Http:// www. Med-ed-online. Org](http:// www. Med-ed-online. Org)
- Walter, D. Fernandez, 2003." The Grounded Theory Method And Case Study Data In Is Research", *Issues And Design, Information Management*, Australian National University.